

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جهاد علمی

از منظر آیات و روایات و علما

ویراست اول - مرداد ۱۴۰۰

www.nomov.ir

فهرست

آیات	۴
آیه نقر، کوچ برای تحصیل عمل	۴
ماجرای حضرت خضر و نوح	۴
روایات	۵
جهاد علمی در سخن و سیره علماء	۶
امام خمینی (ره)	۶
امام خامنه ای	۶
آیت الله جوادی آملی	۷
آیت الله بهاءالدینی (ره)	۷
علامه مظفر (ره)	۷
خواجه نصیرالدین طوسی (ره)	۸
مرحوم ملا صالح مازندرانی (ره)	۸
شیخ عباس قمی (ره)	۸
آیت الله شهید مدرس (ره)	۹
آیت الله حائری یزدی (ره)	۹
آیت الله بهاءالدینی (ره)	۹
علامه طباطبائی (ره)	۹
آیت الله ملا مهدی نراقی (ره)	۱۰
آیت الله شیخ محمدحسن نجفی (ره)	۱۰
علامه حسن زاده آملی (ره)	۱۰
آیت الله وحید بهبهانی (ره)	۱۱
آقا حسین خوانساری (ره)	۱۱
آخوند خراسانی (ره)	۱۱

- ۱۲ شیخ هاشم قزوینی (ره)
- ۱۲ آیت الله محمد علی اراکی (ره)
- ۱۲ شیخ شمس الدین (ره)
- ۱۳ آیت الله شمس الدین، شهید اول (ره)
- ۱۳ آیت الله جمال خوانساری (ره)

آیات

آیه نفر، کوچ برای تحصیل عمل

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.^۱

«شایسته نیست مؤمنان همگی (بسوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!»

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است، و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در مسأله جهاد با جهل، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملت جاهل همواره محکوم به شکست است.^۲

ماجرای حضرت خضر و نوح

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا^۳... قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا^۴

«و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوان [خدمت گزار] خود گفت: همواره می‌روم تا به محل برخورد آن دو دریا برسیم [چه اینکه زود برسیم] یا روزگاری طولانی به سفرم ادامه دهم، [در هر حال می‌روم تا برای تحصیل دانش بیشتر، عبد صالح حق را بیابم]. موسی به او گفت: آیا [اذن می‌دهی که] من تو را [به این هدف] پیروی کنم که از آنچه به تو آموخته‌اند، مایه رشدی به من بیاموزی؟»

در این جریان حضرت نوح علیه السلام برای کسب مراتب بالای علم و حقیقت سراغ حضرت خضر علیه السلام می‌رود، ایشان می‌گویند حتی اگر تمام عمر در طلب او باشم به سفرم ادامه خواهم داد. به راستی این علم و حقیقت چیست که پیامبر خدا حاضر است تمام عمر خویش را به دنبال آن باشد!

۱. سوره ی توبه، آیه ۱۲۲

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۶۵

۳. سوره کهف، آیه ۶۰

۴. همان، آیه ۶۶

روایات

• عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بَسَنُكَ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ.^۱

«امام چهارم علیه السلام فرمود: اگر مردم بدانند در طلب علم چه فایده‌ایست آن را میطلبند اگر چه با ریختن خون دل و فرورفتن در گردابها باشد.»

• قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ.^۲

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: دانش را بجوید اگرچه آن در چین باشد.»

• وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْجَهْدِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي الشَّبَعِ وَ الرَّاحَةِ فَلَا يَجِدُونَهُ.^۳

«خداوند به داود علیه السلام وحی کرد که من علم را در گرسنگی و کوشش قرار داده‌ام ولی آنها در سیری و آسایش می‌جویند و نمی‌یابند.»

امام علی علیه السلام:

• تَعَزَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَ سَافَرَ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدَ تَفَرَّجَ هَمٌّ وَ اِكْتَسَابَ مَعِيشَةٍ وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَا جِدَّ.^۴

«برای کسب بلند مرتبگی از وطن خود دور شو و سفر کن که در مسافرت پنج فایده است: برطرف شدن اندوه، بدست آوردن روزی و دانش و آداب زندگی، و هم‌نشینی با بزرگواران.»

۱. الکافی ج ۱ ص ۳۵

۲. وسائل الشیعة ج ۲۷ ص ۲۷

۳. بحار الأنوار ج ۷۵ ص ۴۵۳

۴. مستدرک الوسائل ج ۸ ص ۱۱۵

جهاد علمی در سخن و سیره علماء

امام خمینی (ره)

زمانی که سن امام از پنجاه سال تجاوز می کرد گاهی شش ساعت بی در پی مطالعه می کردند در سال ۱۳۷۰ ه. ق برابر با ۱۳۳۰ سه ماه تابستان را در محلات گذراندند. در این مدت پس از صرف صبحانه از ساعت شش تا دوازده مشغول مطالعه می شدند و هر گاه نوعی خستگی و یکنواختی در کار خود احساس می کردند، خود را به نگارش اندیشه هایشان سرگرم می کردند.^۱

امام خامنه ای

آیت الله یزدی: از رهبری شنیدم که فرمودند، هرگز درس و بحث طلبگی خود را در دوران مسئولیت‌های اجرایی ترک نکردم؛ به طوری که حتی در سخت ترین شرایط بارها هنگام مطالعه علمی، ناگهان به یاد یکی از مسائل مهم کشور می افتادم، در این لحظه قسمتی را که مطالعه می کردم، علامت می گذاشتم و به دنبال انجام آن کار می رفتم، پس از اتمام کار بر می گشتم ادامه کتاب را مطالعه می نمودم؛ هیچ گاه از درس و بحث جدا نشدم و با برنامه ریزی از وقت خود به خوبی استفاده می کردم.^۲

جهاد فقط در میدان جنگ نیست در میدان علم هم مثل بقیه میادین زندگی جهاد لازم است، جهاد یعنی تلاش بی وقفه همراه با خطر پذیری و پیشرفت و امید به آینده.^۳

یکی از انواع جهاد با نفس هم این است که شما شب تا صبح را روی یک پروژه ی تحقیقاتی صرف کنید و گذر ساعات را نهمید. جهاد با نفس این است که از تفریحان بزنید، از آسایش جسمانیتان بزنید، تا یک حقیقا زنده ی علمی را به دست بیاورید و مثل دسته ی گل به جامعه‌تان تقدیم کنید.^۴

علم شما علم جهادی است؛ با جهاد و با اجتهاد همراه است؛ در یوزه‌گری و منتظر نشستن برای هدیه شدن علم از این سو و آن سو نیست؛ دنبال علم می‌روید تا آن را به دست بیاورید؛ این علم جهادی و علم برخاسته‌ی از مجاهدت و اجتهاد و تلاش است. از طرفی شما مشغول جهاد هستید. جهاد یعنی مبارزه برای یک هدف والا و مقدس. میدانهایی دارد؛ یکی از میدانهای حضور در نبردهای مسلحانه‌ی رایج جهانی است. میدان سیاست هم دارد؛ میدان علم هم دارد؛ میدان اخلاق هم دارد. ملاک در صدق جهاد این است که این حرکتی که انجام می‌گیرد، جهتدار و مواجه با موانعی باشد که همت بر زدودن این موانع گماشته می‌شود؛ این می‌شود مبارزه. جهاد یعنی یک چنین مبارزه‌ی، که وقتی دارای جهت و هدف الهی بود، آن وقت جنبه‌ی تقدس هم پیدا می‌کند. شما مبارزه‌ی علمی می‌کنید؛ زیرا این کار شما به‌طور واضح دشمنان بسیار سرسختی دارد که نمی‌خواهند این حرکت علمی و تحقیقی انجام بگیرد. لذا به نظر من جهاد دانشگاهی

۱. imam-khomeini.ir.

۲. shora-gc.ir.

۳. بیانات در دیدار نخبگان علمی و اساتید دانشگاه‌ها ۱۳۸۷/۰۷/۰۳.

۴. بیانات در دیدار اعضای بسیجی هیأت علمی دانشگاه‌ها ۱۳۸۹/۰۴/۰۲.

فقط یک نهاد نیست، بلکه یک فرهنگ است؛ یک سمتگیری و حرکت است. هرچه بتوانیم ما این فرهنگ را در جامعه گسترش دهیم و آن را پایدار و استوار کنیم، کشور را به سمت سربلندی و عزت و استقلال حقیقی بیشتر پیش برده‌ایم.^۱

اسلام عزیز بزرگترین مشوق علم است و چنین بود که در طی قرنهای بی‌دری، مسلمانان پرچم دانش و معرفت و پیشرفت علمی را در همه‌ی جهان در دست داشتند، و امروز که پس از دوران تلخ تسلط سیاستهای بیگانه بر کشورمان، بار دیگر ملت ایران آزادی از نفوذ استکبار جهانی را میآزماید، جهاد علمی یکی از بزرگترین فرائض ما است.^۲

رادران و خواهران نهضت سوادآموزی بدانند که در حال جهادند. به شهرها و روستاهای دورافتاده رفتن و در خانه‌ها را زدن و در مساجد کلاس تشکیل دادن و بدون چشمداشت احسن و تشکری، علم و سواد را - که ارزنده‌ترین هدیه‌هاست - به مردم دادن، یک جهاد است. بی‌سوادی، برای همه‌ی جوامع انسانی یک لکه‌ی ننگ است؛ اما برای یک جامعه‌ی مسلمان انقلابی، در این دوران و عصر پُرحمت که قدرتهای بزرگ از بی‌سوادی و ناآگاهی مردم استفاده می‌کنند، بیشتر مایه‌ی ننگ است. نمی‌خواهم به بی‌سوادان اهانت بکنم؛ اما بی‌سوادی واقعاً لکه‌ی ننگی است. خود بی‌سوادان و در کنار آنان با سوادان، تلاش کنند که این لکه‌ی ننگ را بشویند.^۳

بازار شبهات رواج دارد؛ هم فضای مجازی کمک می‌کند و هم انگیزه‌ی سیاسی برای ترویج آن وجود دارد، اینها مواجعه لازم دارد. برای جهاد لازم نیست فقط شمشیر برداریم؛ این بزرگترین جهاد است؛ برای این جهاد خود را آماده کنید.^۴

آیت الله جوادی آملی

حداقل همت یک دانشجوی دانشگاه یا طالب حوزوی این است که این درسی که می‌خواند استادانه به دیگری منتقل کند. این کفِ درس خواندن است و از این پایین‌تر اگر کسی درس خواند اتلاف عمر است. اگر کسی درس بخواند و نتواند مدرّس خوب باشد یقین بداند عمرش را تلف کرده است برای اینکه این علوم امانت‌های الهی است. اگر کسی از کتابی به کتاب دیگر رفت و نتوانست آن کتاب قبلی را به خوبی تدریس کند این مطمئن باشد عمر خود را تلف کرده است. مرحله‌ی غایی تحصیل علم تطهیر محصل و سپس انتقال علوم به جامعه است؛ به نحوی که جامعه نیز طیب و طاهر شود.^۵

آیت الله بهاء‌الدینی (ره)

چنان عشق و علاقه‌ی ای به تحصیل داشتیم که زندگی‌ام کتاب بود و همنشینم، درس و بحث و مطالعه، با هیچ جلسه‌ی ای و برنامه‌ی ای به اندازه‌ی مجلس درس، انس نداشتیم. بطوریکه در سن نوجوانی، روزانه حدود ۱۶ ساعت کار درسی می‌کردم. به کارهای فکری شوق بسیار داشتم بطوریکه لحظه‌ی ای نمی‌آسودم و همیشه فکرم مشغول بود.^۶

علامه مظفر (ره)

زمانی که ما در نجف اشرف در مدرسه سید [محمدکاظم یزدی، صاحب عروة الوثقی] رحمه‌الله بودیم، حجره آقای شیخ محمدرضا مظفر رحمه‌الله روبه‌روی حجره ما قرار داشت و شب‌ها چراغ نفتی ما و ایشان روشن بود، ولی وقتی ما بعد از

۱. بیانات در دیدار جمعی از مسئولان جهاد دانشگاهی ۱۳۸۳/۰۴/۰۱

۲. پیام به مناسبت بازگشایی دانشگاه‌ها ۱۳۷۸/۰۷/۰۶

۳. بیانات در دیدار مسئولان دفاتر نهضت سوادآموزی و مسئولان شهربانی ۱۳۶۹/۰۷/۰۴

۱۳۹۵/۰۲/۲۵.۴

mshrgh.ir/۲۵۳۰۲۶.۵

rasekhood.net.۶

مطالعه و انجام کارهای خود می‌خواستیم بخوابیم، می‌دیدیم که چراغ ایشان هم‌چنان روشن است، و از طرف صبح هم که پیش از اذان و یا وقت اذان بیدار می‌شدیم، می‌دیدیم هنوز چراغ ایشان روشن است! وقت اذان ایشان از اطاق خود بیرون می‌آمد و به بالای بام می‌رفت و به افق نگاه می‌کرد، اگر فجر شده بود همان‌جا نماز صبح را می‌خواند و همان‌جا می‌خوابید. در هر حال، بنده مثل ایشان پرکار ندیده‌ام.^۱

خواجه نصیرالدین طوسی (ره)

«نوشته‌اند ایشان آنچنان به تحصیل علوم عقلی و دینی علاقه داشت که شبها کمتر به خواب می‌رفت و کتب متنوع و گوناگون در نزد خود می‌گذاشت و اگر از یکی خسته می‌شد به دیگری می‌پرداخت و برای آنکه کسالت را از خود دور سازد همیشه شبها نزد خود آب داشت و با آن رفع کسالت و خواب می‌کرد. و در این شبها و مواقع بود که به کشف معظلات و مشکلات علمی فائق می‌آمد و از شدت فرح و انبساطی که در آن حالت به وی رخ می‌داد فریاد می‌زد: این ابناء الملوک من هذه اللذّه: کجا فرزندان پادشاهان چنین لذتی را می‌برند.»^۲

مرحوم ملا صالح مازندرانی (ره)

ایشان می‌فرمایند: «من در پیشگاه خداوند بر طلب حجت هستم، زیرا احدی در فقر از من فقیرتر نبود؛ به طوری که زمانی قدرت تهیه چراغ برای مطالعه نداشتم. در حافظه و استعداد کسی فراموشکارتر از من نبود؛ هر زمانی که از منزل خارج می‌شدم، در موقع برگشتن خانه ام را گم می‌کردم و اسامی فرزندانم را فراموش می‌کردم و در سن ۳۰ سالگی شروع به تعلیم حرف تهجی نمودم، ولی با پشتکار و همت زیاد، خداوند بر من منت نهاد و تحصیل علم نمودم.»^۳ ایشان دچار فقر و تنگدستی شدیدی بود اما با وجود فقر شدید علاقه‌ی وافری به تحصیل علوم دینی داشت. در یکی از مدرسه‌های علمیه‌ی شهر اصفهان ساکن شده بود و شبها برای مطالعه به بیت الخلاء می‌رفت و تا مدت مدیدی از شب گذشته در روشنایی چراغ آن مطالعه می‌کرد. نوشته‌اند زمانی آنقدر تنگدست بود که از فرط کهنگی لباس خجالت می‌کشید وارد مجلس درس علامه مجلسی (ره) شود و در بیرون پشت در می‌نشست و مسائل درس را بر روی برگ چنار می‌نوشت اما با همه‌ی این سختیها در راه تحصیل استقامت کرد تا جایی که یکی از شاگردان برجسته‌ی علامه شد و مرتبت خاصی نزد ایشان یافت و از بزرگترین علمای عصر خود گردید.^۴

شیخ عباس قمی (ره)

«ایشان آنچنان به فرا گرفتن علم و نشر آن اهتمام و علاقه داشتند که فرزند ایشان نقل می‌کند: «در اول کودکی هر وقت که با مرحوم والد از شهر خارج می‌شدیم ایشان از اول صبح تا به شام مشغول نوشتن و مطالعه بودند.» و دیگران نیز از ایشان نقل کرده‌اند: که دائما و حتی در مسافرتها مطالعه و کتابت و تألیف ایشان ترک نمی‌شد و در کنار آن به تعلیم معارف دین نیز به دیگران می‌پرداختند. از این روست که چنین آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته‌اند.»^۵

۱. در محضر بهجت، ج ۲، ص ۸۰

۲. مردان علم در میدان عمل - ج ۱ ص ۶۰، سید نعمت الله حسینی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۳۷۵ / چاپ ششم

۳. شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه، ص ۵۴۴

۴. همان ص ۸۳ و ۸۵

۵. مردان علم در میدان عمل - ج ۱ ص ۹۶-۹۷

آیت الله شهید مدرس (ره)

«ایشان در اوائل جوانی که در حوزه علمیه اصفهان تحصیل می نمود برای تأمین هزینه تحصیل خود روزهای پنجشنبه و جمعه را کارگری می کرد و مزد آن را صرف هزینه تحصیل خود می نمود.»^۱

آیت الله حائری یزدی (ره)

«حضرت آیت الله اراکی (ره) به نقل از استادشان حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نقل کرده اند «زمانی که من طلبه بودم در سرمن رأی، در مدرسه مرحوم آقا میرزا حسن شیرازی در طبقه فوقانی حجره داشتم. چون تابستان هوا گرم بود. همه می رفتند داخل سرداب. من یکی توی بالاخانه می ماندم. عرق از سر و صورتم می ریخت. لباسهایم را کنده بودم و یک لنگ می بستم تا گرما خیلی اثر نکند. در عین حال که عرق می ریختم مشغول فکر بودم و خوشوقت بودم از این عرقها که می آید. یک مسأله ای خیلی برایم مشکل شد هر چه فکر کردم حل نشد. در عالم خواب بودم که حل شد.» چقدر باید شوق باشد که در خواب مشکل علمی حل شود.^۲

آیت الله بهاء الدینی (ره)

«ایشان ایام تحصیل و تدریس خود را اینگونه توصیف کرده اند: «چنان عشق و علاقه ای به تحصیل علم داشتم، که زندگی ام کتاب بود و همنشینم درس و بحث و مطالعه - با هیچ جلسه ای و برنامه ای به اندازه مجلس درس انس نداشتم به طوری که در سن نوجوانی حدود شانزده ساعت کار می کردم - به کارهای فکری شوق بسیار داشتم. به طوری که لحظه ای نمی آسودم و همیشه فکر مشغول بود. در هر فرصتی که پیش می آمد وقت را برای مطالعه غنیمت می شمردم و غیر از کتب درسی حوزه، کتب مفید دیگر را هم مطالعه می کردم. هر کتابی را که درس می گرفتم هنوز چند روز از اتمام آن نگذشته بود که تدریس می کردم، علاقه عجیبی به تدریس داشتم زیرا بسیاری از مجهولاتم و نقاط ابهام با تدریس حل می شد.» و بالاخره این جدیت موجب می شود در سن ۲۵ سالگی اجازه اجتهاد بگیرند.»^۳

علامه طباطبائی (ره)

«در زندگینامه ایشان، اینگونه آمده است: «در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هر چه می خواندم نمی فهمیدم و چهارسال به همین نحو گذراندم. پس از آن یکباره «عنایت خدائی» دامگیریم شد و در خود یک نوع شیفتگی و بی تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل که تقریباً هیجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر احساس خستگی نکردم - زشت و زیبایی جهان را فراموش کرده، بساط معاشرت با غیر اهل علم را برچیدم و در خورد و خواب به حداقل ضروری قناعت نموده باقی را به مطالعه پرداختم بسیار می شود که شب را تا طلوع آفتاب به مطالعه می گذراندم و همیشه درس فردا را پیش مطالعه کرده، اشکالات آنرا حل می کردم، به طوری که می توانم بگویم هرگز اشکال و اشتباه پیش استاد نبرده ام.» که البته

۱. همان ص ۶۵

۲. مجله حوزه، شماره ۱۲، ص ۲۱ دی ۱۳۶۴، سال دوم، دفتر تبلیغات اسلامی قم.

۳. حاج آقا رضا همدانی، آیت بصیرت - ص ۳۴ -

عنایت الهی که به ایشان شده بود در اثر انابه‌ای بود که ایشان به درگاه خدا داشتند و این مطلب را بعداً برای آقای صدرالدین حائری شیرازی نقل کرده بودند.^۱

و همت ایشان در فراگیری دروس آنقدر بوده که وقتی در نجف می‌خواستند ریاضی بخوانند، چون استاد تنها ساعت یک بعد از ظهر وقت داشتند ایشان مسافت زیادی را در گرما و موقع ظهر می‌رفتند تا یکساعت درس ریاضی فرا بگیرند.^۲

آیت الله ملا مهدی نراقی (ره)

« از همان آغاز ورودش به جامعه ی طلاب، تصمیم گرفته بود قله ی علم و عمل را فتح کند. وی برای رسیدن به این هدف و در راه کسب دانش، هر سختی را تحمل می کرد. گاه از شدت فقر و نداری نمی توانست برای روشن کردن حجره اش در شب، شمع یا روغن چراغ بخرد. شب که فرا می رسید، حجره، تاریک و مطالعه در آن ناممکن می شد. از این رو، از حجره بیرون می آمد و به قسمت انتهایی حیاط می رفت و زیر نور چراغ های وضوخانه ی مدرسه به مطالعه و تحقیق می پرداخت. با همین استقامت و صبر و تلاش طاقت فرسا بود که اکنون موفقیت وی تحسین برانگیز و نامش بلندآوازه است.»^۳

آیت الله شیخ محمد حسن نجفی (ره)

«شب، شبی طولانی و غم بار بود. هیچ گاه این گونه احساس غم و اندوه نکرده بود. اشک امانش نمی داد، ولی با خود پیمانی بسته بود که نمی توانست آن را زیر پا بگذارد. «صاحب جواهر» با خود پیمان بسته بود هر شب، بخشی از کتاب جواهر را بنویسد، ولی امشب، دست تقدیر، فرزند دل بندش را از وی گرفته بود. با وجود این، با چشمانی گریان و قلبی داغ دیده، قلم و کاغذش را برداشت و کنار پیکر بی جان فرزندش نشست و مانند دیگر شب ها شروع به نوشتن کتاب جواهر کرد. او می توانست با مرگ فرزند و داغش کنار بیاید ولی نمی توانست پیمانش را زیر پا بگذارد.»^۴

علامه حسن زاده آملی (ره)

از حجره ی «علامه حسن زاده ی آملی» در مدرسه ی مروی تا منزل استادش، «آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی (ره)»، مسافت بسیار بود و علامه باید برای شرکت در درس ایشان، این راه طولانی را پیاده می پیمود. آن روز برف سنگینی می بارید و وی تردید داشت در این شرایط نامساعد به کلاس برود یا نه. از حجره اش بیرون رفت و به برفی که روی زمین نشسته بود، نگاه کرد. دوست نداشت به تبلی و بی علاقه‌گی به درس متهم شود. بنابراین، به راه افتاد. وقتی به در خانه ی استاد رسید، خجالت کشید در بزند. مدتی ایستاد تا شاید کسی بیرون بیاید، ولی خبری نشد. زمان درس نیز رو به پایان بود. از این رو، در زد. در را به رویش باز کردند و وارد شد و خدمت استاد رفت و وی را سرگرم نوشتن دید. آن گاه در حالی که از آمدنش پشیمان شده بود، با لحنی آرام و آهسته سلام کرد و نشست و گفت: «آقا! معذرت می خواهم که در این برف مزاحم تان شدم. می خواستم نیایم.» استاد گفت: «چرا؟» علامه گفت: «چون نمی خواستم مزاحم شما شوم.» استاد گفت: «مگر شما هر روز سر راه تان از مدرسه ی مروی تا این جا، گداها را نمی بینید که نشسته اند و گدایی

۱. جرعه‌های جانبخش فرازهایی از زندگی علامه طباطبائی (ره) - ص ۵۳-۵۴ - غلام رضا گلی زواره انتشارات حضور، اول ۱۳۷۵ ق.م.

۲. همان ص ۵۷

۳. گلشن ابرار، ج ۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۴. انسان از میلاد تا معاد، ص ۱۶۱.

می کنند؟» علامه پاسخ مثبت داد. استاد پرسید: «امروز هم بودند یا نه؟» علامه گفت: «بله، امروز هم بودند»، سپس افزود: «شاید امروز پول بیشتری نیز به دست بیاورند.» آن گاه استاد گفت: «وقتی آن ها تعطیل نکردند، چرا ما تعطیل کنیم؟»^۱

آیت الله وحید بهبهانی (ره)

«زایران، حرم را ترک کردند و خبر تعطیلی آن نیز اعلام شد. دربان برای بستن درهای حرم امام حسین (ع) آمد و آیت الله (وحید بهبهانی (ره)) و آیت الله (یوسف بحرانی (ره)) را سرگرم بحث و گفت و گو دید. هر دو با دیدن دربان که قصد بستن در را داشت، از رواق بیرون آمدند و در صحن به مباحثه و گفت و گوی علمی خود ادامه دادند تا این که صحن نیز خالی شد. آن ها که هنوز بحث شان تمام نشده بود، از صحن نیز بیرون آمدند و پشت در حرم نشستند و دربان در را بست و رفت. وقتی دربان پیش از اذان صبح برای باز کردن درهای حرم آمد، دید آن دو هنوز پشت در نشسته اند. سپس در را باز کرد و وقتی صدای اذان بلند شد، آن دو به داخل حرم رفتند تا برای نماز صبح آماده شوند.»^۲

آقا حسین خوانساری (ره)

«در ایام تحصیل زمستان سخت و سردی بر من گذشت که من هیچگونه وسیله گرم کن نداشتم فقط یک عدد لحاف کهنه داشتم که آن را بر بدن خود می پوشانیدم و در حجره حرکت می کردم و راه می رفتم که بلکه مقداری گرم شوم و از سرما مصون باشم.»^۳

آخوند خراسانی (ره)

حبیب الله نویخت در شماره ۱۹۲ سال ۱۳۵۵ نشریه «وحید» مقاله ای در باره عسرت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه) در زمانیکه تحصیل میکرده نوشته و ضمن بر شمردن وضع سخت او از لحاظ خوراک و پوشاک از قول او می گوید در عرض آن مدت تنها خوراک من فکر بود و با این زندگانی قانع بودم و هیچگاه نشد سخنی یاد کنم که گمان کنند از زندگانی خود نا راضی هستم... طلاب هیچ اعتنائی بمن نمی کردند، مگر معدودی که مانند خود من یا فقیر تر از من بودند خواب من از شش ساعت بیشتر نبود و چون با شکم خالی خواب آدم عمیق نمیشود شبها را بیدار بودم و با ستارگان آسمان مصاحبت و مساهرت داشتم و در این احوال به خاطر میگذشت که امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز بیشتر شبها را بر این منوال میگذرانند من با همه تنگدستی و بیچارگی احساس می کردم که فکر من بعالمی بلند تر پرواز میکند و قوه ای است که روح مرا به خود جلب میکند. این سختیها در موقعی به اوج خود رسید که مرحوم آخوند فرزند و همسر جوانش را هم از دست داد تنهائی، بی کسی و تنگدستی هر یک میتواند آدمی را از پای درآورد و با او را بسوی یار و دیار دیگری سوق دهد اما این عوامل در روح نیرومند و قلب عارف مرحوم آخوند نمی توانستند کوچکترین تزلزلی ایجاد کنند و او را از پیشروی در راهی که برگزیده بود باز دارند.

او پس از به خاک سپردن زن و فرزندش خانه خود را ترک گفت و روزها در مجالس درس اساتید خود حاضر میشد و شبها در کلبه محقر و کوچک خویش در گوشه مدرسه بمطالعه دروس و مسائل گذشته می پرداخت و چنان در این کار غرق

۱. همان، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲. گلشن ابرار، ج ۱، ص ۲۷۴.

۳. مردان علم در میدان عمل، ص ۵۹.

می شد که حجره و مدرسه و شهر و حتی خود را فراموش میکرد در هوای سرد زمستان شامگاهان کنار چراغ نفتی مدرسه بدون آتش می نشست و به فروع مختلف فقهی و اصولی و دقایق دروس خود می پرداخت و گاه اتفاق می افتاد که از حجره خود بیرون می آمد و می دید فجر طلوع کرده.

گفته اند که تا یکسال خورش و قاتق نان او فقط گرمی نانش بوده است که آنرا در همانوقت که از نانوا می گرفت می خورد. یک شب بعد از ششماه مقداری برنج بدستش رسید آن را پاک کرده ریخت میان ظرفی، گذاشت روی چراغ تا پخته شد خواست بردارد یک مرتبه از دستش افتاد و ریخت زمین. خوردن پلو که قسمتش نشد هیچ، بعلاوه دستش هم سوخت و مدتی گرفتار این سوختگی بود^۱

شیخ هاشم قزوینی (ره)

یکی از دوستانم گفت از شادروان استاد جلال همائی شنیدم که در مصاحبه رادیویی می گفت من با مرحوم آیه الله حاج شیخ هاشم قزوینی که از اساتید حوزه علمیه مشهد بود در دوران جوانی در اصفهان همدرس بودیم روزی در اثنای مباحثه ناگهان حال ایشان منقلب شد و بیهوش بر زمین افتاد با وحشت و اضطراب طبیعی از اطبای آن روز اصفهان را به بالین او آوردیم طبیب پس از معاینه لازم دستور داد به او شربت قند دادیم خوشبختانه مفید واقع شد بیمار چشمان خود را باز کرد بلافاصله کتاب را برداشت پرسید از کجا ماند؟! جالب تر آنکه طبیب چون از حجره بیرون رفت مرا با اشاره بنزد خویش طلبید و محرمانه به من گفت بیهوشی شیخ از گرسنگی است هرچه زود تر غذائی باو برسانید و چون ما تحقیق کردیم معلوم شد دو روز بوده ایشان غذا نخورده بوده.^۲

آیت الله محمد علی اراکی (ره)

حضرت آیه الله شیخ محمد علی اراکی در وصف مرحوم آقا نورالدین عراقی نقل فرموده است: اهل کشف و کرامت بود، چون خیلی اهل حقیقت بود. وکفی به کرامت او که در جبهه جنگ با آنکه در بالای سرش آلت ناری بود که صدایش گوش فلک را کر می کرد و آتش از آسمان می بارید، و هر آن احتمال داشت توی سینه انسان بنشیند، قلم و کاغذ برداشته و تفسیر قرآن نوشت! هرکس دیگر باشد، در حرف زدن یومیه اش اشتباه می کند و از حواس پرتی مبتداء و خبر را درست نمی گوید. توی جبهه جنگ چطور می شود حواس انسان جمع باشد ولی این شخص با کمال دقت کانه توی اطاق خلوتی نشسته و هیچ کس با او کاری ندارد خودش هست و خودش بر می دارد و همچو تفسیری می نویسد «کفی بذلک کرامتا»... حیف که این تفسیر به آخر نرسید و اشتغالات نگذاشت که به آخر برسد، زیرا در آن وقت که ایشان در اراک بود با تمام شهر و مضافاتش اهل سؤال و استفتانات از اطراف و اکناف و دهات می آمدند و به ایشان مراجعه می کردند.^۳

شیخ شمس الدین (ره)

عالم ربانی شیخ شمس الدین بن جمال الدین بهبهانی یکی از علماء زاهدی که در فردوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده که من پیوسته در خدمت آن بزرگوار مشغول تعلم بوم و زهدشان باندازه ای بود که جمیع لباسهایش پنج قران ارزش نداشت و اکثر ایام به گرسنگی بسر می برد و گاهی که گرسنگی شان شدت می کرد بطرف گنبد مطهر سر بلند می کرد و

۱. همان، ۶۴

۲. میدان علم در میدان عمل، ص ۷۴

۳. همان

می گفت: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دُعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ» واشککش جاری می شد. در این حال کسی هم یافت می شد استخاره می کرد بعد یک پول یا دو پول می داد همان را نان خالی خریده میل می فرمود و شکر الهی را بجای می آورد و باز مشغول تحریر می شد تا در ماه رمضان سال ۱۲۹۸ هجری از دنیا رفت و مرقد شریفش در میان اصقه در همان حجره ای است که پنجاه سال در آن حجره تدریس می کرد، بین ایران عباسی و قبر مرحوم شیخ حر عاملی و از صفا مقبره شیخ شمس الدین تا مقبره شیخ حر یک صفا فاصله است.^۱

آیت الله شمس الدین، شهید اول (ره)

شهید اول در ایام تحصیل جامی از مس داشت که شبها در کنار آتش می نهاد و داغ بود چون شهید را خواب می گرفت آن جام را بالای سر خود می نهاد به نحوی که سرش احساس درد و ناراحتی می کرد پس خواب از سرش می رفت آن وقت مشغول مطالعه می شد. آخر الامر به نحوی شده بود که سرش صاف شده بود و دیگر و موبر نیامورد. گفتنی است که آن عالم ربانی کتاب لمعه دمشقیه را در حبس در مدت هفت روز تألیف نمود.^۲

مردان علم و تقوی در این جهان فانی
کشتند چون هوارا گشتند جاودانی

آیت الله جمال خوانساری (ره)

آقا جمال خوانساری در تلاش و کوشش برای تحصیل علم و در مطالعه به حدی رسیده بود که شبی برای او شام آوردند، در موقعی که آقا مشغول مطالعه بود سفره را در کنار او گذارده و رفتند. آقا هیچ ملتفت غذا نشد تا آنکه یکدفعه شنید که اذان صبح می گویند.

آقا سر برداشت، دید شام حاضر است. گفت: چرا دیر آوردید؟ گفتند: ما آن را در اول شب آوردیم و شما ملتفت نشده اید.^۳

۱. میدان علم در میدان عمل، ص ۸۴

۲. میدان علم در میدان عمل، ص ۸۷

۳. قصص العلماء، ص ۲۶۶